

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

علی رضا کارگر
۲۲ جنوری ۲۰۲۰

نامه ای به فرزندانم

سوسیالیسم جنبش اجتماعی و اعتراضی تمام کسانی است که از فقر فراگیر، نابرابری، ستم، بی عدالتی، حق تلفی، جنگ و مصایب بیشمار دیگری رنج می برند. سوسیالیسم یک آرمان و رؤیا نیست بل جنبشی است عینی و واقعی جهت دگرگونی اجتماعی، بهبود و انسانی ساختن زیست انسان ها. هگل شکوه ای از وضعیت المان زمان خود داشت که مردم فقر و تنگدستی را برکتی از سوی خداوند می دانستند و آن را تقدیس می کردند؛ ولی اساساً فقر هیچ گاه نمی تواند زیبا باشد. چارلی چاپلین در کتاب خاطرات خود می نویسد که: «این روش که فقر را برای دیگران جالب جلوه دهیم ناراحت کننده است زیرا فقر وسیله ای برای تہذیب اخاق نیست». چرا این را گفتیم؟ به خاطر این که برخی از مذهبیبون عصر ما فقر را بهترین ابزار برای تزکیه نفس می دانند و برای مردم می گویند که «خداوند فقراء را دوست دارد». خب اگر فقر زیبا و خوب و برای تزکیه نفس مفید است چرا این آقایان خود به فقر تن در نمی دهند و از هر طریقی و به هر شیوه ای تلاش میکنند که زندگی خوب و مرفه داشته باشند؟

فرزندانم، در شرایطی که ما بزرگ شدیم و زندگی می کنیم، زندگی چنان وحشتناک و خفقان آور است که حتی تصورش برای دیگرانی که این تجربه هولناک را ندارند، مانند یک کابوس است. سیاستمداران و رهبران و حاکمان هرکدامشان ولدومورتها و ساورونهای هفت سر شده اند که از پاره کردن گلوی کودکان و پیرمردان وجدانشان آهی سر نمی دهند. اکثر جوانان چنان در چنگال هیاهوی قومی و مذهبی غوطه ورنند که نمی دانند چه می کنند و چه می گویند! همانطور که فیلسوفانی چون هر اکلیتوس و هگل و مارکس گفته اند زندگی پویشی همیشگی است، تمام پدیده های طبیعی در این پویش از حالت «بودن» به سوی «شدن» گام بر می دارند و در این فرایند به تکامل می رسند. آنچه دوست دارم ببینم این است که خط فکری خود را مشخص کرده باشی ولی فراموش نکن که تو بخشی از این هستی می باشی، نه این که مجزا از آن باشی. گوهر تو در جامعه مفهوم می یابد آنچه تو را فربه می سازد جامعه است نه کسی یا چیز بیرونی. اگر مذهب یا بی مذهبی را گزینش کردی بدان ناآگاهانه هر عملی محکوم به دگم اندیشی و تاریکی است. تلاش کن با اندیشه باشی، هر اندیشه ای که انتخاب کردی آن را صادقانه و با پشت کار بسیار بخوان، بفهم، درک کن، در عمقش خیزی بزن و خودت را در آن بیابی در آن صورت است که می توانی اندکی آسوده خاطر شوی.

این نکته را نباید فراموش کنی که حقیقت صرفاً صفت اندیشه نیست بلکه حقیقت در فرایند شناخت عریان خواهد شد. رابطه استیلا و سلطه پدیده یک روزه یا پروژه مقطعی نیست، این امر همانند مرض طاعون است تا میزبان را از پای در نیاورد رهایش نمی کند. نه تنها از سال ۲۰۰۱ به اینسو بلکه از دیری سو کشور مان و تمام جهان عملاً و علناً

در چنگال رابطه بردگی مزدی قرار گرفته است. تاریخ ما تاریخ نیست بلکه سوگنامه ای ست که هر نسل برای نسل بعدی آن را خوانده و می خواند و من با نوشتن این نامه دقیقاً، همین کار را تکرار می کنم. نیروی محرک تاریخ ما نه خرد بوده و نه ایده مطلق و گویا نه هم شیوهه ای تولیدی بلکه نیروی محرک تاریخ ما «حماقت» است، حماقتی که بر سر معنای کلمات باهم جنگیدند و هنوز می جنگند. پابرهنگان و گرسنگان به جان هم می افتند و اشراف و سرمایه داران باهم بیک شرابشان را به افتخار حماقت ناشی از تفرقه توده ها به هم می زنند و به ریش تمام افراد جامعه می خندند. زمانی که تقسیم قدرت و منافع اقتصادی باشد جلادان و قصبان دور هم جمع می شوند و برنامه می ریزند ولی از سوی دیگر هر دو طرف جنگ گاه فرزندان توده های زحمت کش است که گوشت دم توپ می شوند. گرسنگان هر قوم با گرسنه قوم دیگر بر سر منافع حاکمان می جنگند و همدیگر را تکه و پاره می کنند.

وضعیت ما به جایی رسیده است که درد و رنج دیگر احساسی تولید نمی کند و من را به یاد سخن آرتور شوپنهاور می اندازد که می گفت: «درد و رنج و فقر را مردم از سر بی تفاوتی تحملش می کنند و حتی دیگر ابداً احساس هم نمی کنند که چنین درد و رنجی وجود دارد». گروه سوم کسانی می باشند که این درد و رنج را با تمام وجود خود احساس می کنند ولی اگر گویند زبان سوزد و اگر نگویند مغز استخوان. این گروه تلاش می کند با پیرامون نابرابر شان مبارزه کنند، بخوانند، بحث کنند، مقاله بنویسند، راه حلی پیدا کنند ولی دشواریها چنان بزرگ اند که همانند سیاه چاله استیون هاوکینگ همه را در درون خود می بلعد. فرزندم تلاش کن که درد و رنج، احساس را از تو نگیرد و از سر بی تفاوتی درد و رنج را قبول کنی، نباید فراموش کنی که درد و رنج مصنوعی و مصنوعی هرگز مفهوم رنج طبیعی را ندارد. گرچه آلبرکامو، شوپنهاور، کافکا و صادق هدایت رنج را در ذات زندگی می دانستند و فرار از آن را غیرممکن، ولی هیچ گاه نباید رنجهای را که ناشی از نابرابریهای اجتماعی و توزیع ناعادلانه فرصتهای مادی می باشد، رنج طبیعی بپنداری. هوشیار باش که از مذهب، فیلسوفان پوچگرا و سرمایه دارن چرب زبان خود را دور نگهداری که اینها گرگان جامعه هستند. شیمن هایی که لباس مذهب برتن کرده اند تو را به سرسپردگی دعوت می کنند و آن را فضیلت می پندارند، فیلسوفان نیهیلیست دنیا را در جلوی چشمانت پوچ و میانتهی تصویر می کنند و از تو می خواهند سبکسرانه زندگی کنی و نه درد دیگران را مربوط به خود بدانی و نه مسؤلیتی را متقبل شوی. از فیلسوفان هم گریزان باش که ذهنت را در آشفته بازار کلمات و مفاهیم به زنجیر خواهند کشید تلاش کن انقلابی باشی و زندگینامه انقلابیون را بخوانی و خود را بخشی از صاحب تاریخ قلمداد کنی. تلاش کن ازدواج کل هم و غم اجتماعی ات را محصور چهاردیواری خانه نسازد چون اگر در زندگی شخصی غوطه ور شدی محدود می شوی مخصوصاً در جامعه ای که باورهای سنتی همانند ابرسیاه بر سراسر باورها مستتر است. زندگی مشترک با همسر و کودکان به همان میزانی که لذت بخش است گاه به مراتب بیشتر درد آور و منزوی کننده است. یک انقلابی خودش در درون انقلاب تولد و بازتولد می شود نباید اجازه دهی که انقلاب فرزندان اصیل خود را بخورد بلکه باید آن را عقلانی و فربه بسازد.

اندیشه و واقعیت زیاد از هم دور نیستند، اگر دیدی واقعیت و اندیشه باهم سنخیتی ندارد هر کدام که مرتجع و عقب گرا است آن را در هم شکن و چنان دگرگونش ساز که گویی چنان واقعیتی اصلاً وجود نداشته است. انسانی که از هوای سیستم سرمایه داری تنفس می کند هرگز نمی تواند انسان سالمی باشد، دو راه داری یا تداوی کن و یا هم نابود. با دو گروه انسان سرخواهی خورد کسانی که مریض هستند (اکثریت فقیر و ناتوان که از بس که درد و رنج را تحمل کرده اند دیگر بی تفاوت شده اند) باید تداوی شوند (آگاه) و کسانی هم باید نابود شوند چون این گروه دوم عامل اصلی مریضی محسوب می شوند. در آخر باز هم توصیه ای می کنم که در زندگی بدون انتخاب راه هرگز گام به پیش نگذار.

ارسال از: نشریه اعتراض